

دلایل صلح امام حسن با معاویه

با توضیحی که ذیلا خواهد آمد و با توجه بدانچه گفته شد، برای امام حسن(ع) راهی جز پذیرفتن صلح و کناره گیری از حکومت باقی نماند، و به همین جهت با شرایطی که در ذیل خواهید خواند، امام حسن(ع) پیشنهاد صلح را پذیرفت، و برای مدتی محدود حکومت را به معاویه واگذار فرمود.

با دقت در مواد صلحنامه برای هر خواننده بخوبی روشن می‌شود که امام(ع) در این قرارداد هیچ گونه امتیازی به معاویه نداد... و حکومت او را به عنوان خلافت و زمامداری بر مسلمانان به رسمیت نشناخته...، بلکه خلافت را حق مسلم خود دانسته، و بطلان ادعای معاویه را در این باره به اثبات رسانده...

متن قرارداد و مواد صلحنامه

مخفی نماند که روایت کاملی که شامل تمامی مواد قرارداد و صلحنامه باشد ظاهرا به دست نیامده، و آنچه نقل شده و به طور پراکنده و مختلف در کتابها و روایات آمده، جمعا از پنج یا شش ماده تجاوز نمی‌کند... و بلکه در پاره‌ای از روایات مانند روایت طبری آمده که معاویه کاغذ سفیدی را مهر و امضا کرد و برای امام(ع) فرستاد و نوشت هر چه می‌خواهی در آن بنویس که مورد قبول من قرار خواهد گرفت (۱)... اما در روایات دیگر به طور پراکنده موادی از قرارداد و صلحنامه ذکر شده که از آن جمله است:

۱- حکومت به معاویه واگذار می‌شود بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر (۲) ص) و سیره خلفای شایسته عمل کند. (۳)

۲- پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است (۴) و اگر برای او حادثه‌ای پیش آمد، متعلق به حسین (۵) و معاویه حق ندارد کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.

۳- معاویه باید ناسزا به امیر المؤمنین و لعنت بر او را در نمازها ترک کند (۶) و علی را جز به نیکی یاد ننماید. (۷) مردم در هر گوشه از زمینهای خدا-شام یا عراق یا یمن و یا حجاز- باید در امن و امان باشند و سیاه‌پوست و سرخ‌پوست از امنیت برخوردار باشند، و معاویه باید لغزشهای آنان را نادیده بگیرد و هیچ کس را بر خطاهای گذشته‌اش مؤاخذه نکند، و مردم عراق را به کینه‌های گذشته نگیرد (۸). اصحاب علی در هر نقطه‌ای که هستند در امن و امان باشند، و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشوند، و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندانشان بیمناک نباشند، و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه‌ای بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری بدو برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی است از آنان بازگرفته نشود. (۹) به قصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچ یک از اهل بیت رسول خدا(ص) توطئه‌ای در نهان و آشکار نشود، و در هیچ یک از سرزمینهای اسلام، ارباب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد. (۱۰)

۵- معاویه نه حق دارد خود را امیر المؤمنین بنامد، و نه اینکه شهادتی نزد حسن بن علی اقامه کند... (۱۱) در اینجا ماده دیگری نیز در برخی از روایات ذکر شده به این مضمون: بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و تسلیم حکومت نمی‌شود، و معاویه باید هر سال دو میلیون درهم برای

حسن بفرستد، و بنی هاشم را از بخششها و هدیه‌ها بر بنی امیه امتیاز دهد، و یک میلیون درهم در میان بازماندگان شهدایی که در رکاب امیر المؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده‌اند، تقسیم کند، و اینها همه باید از محل خراج دارابجرد (۱۲) تادیه شود. (۱۳)

اما برخی از نویسندگان در صحت آن تردید کرده و آن را ساخته و پرداخته دست امویان و عباسیان دانسته‌اند که پیوسته در صدد ضربه‌زدن به مقام و شخصیت‌خاندان رسول خدا(ص) و بخصوص امام حسن(ع) بودند که فرزندان پیوسته در برابر عباسیان قیام می‌کردند و مزاحم حکومت آنان بودند، و وجود چنین ماده‌ای را در قرارداد صلح مخالف شان و مقام امام حسن(ع) می‌دانند (۱۴)، و الله اعلم. به هر صورت از ابن قتیبه نقل شده است که در پایان قرارداد، عبد الله بن عامر-فرستاده معاویه-قیود و شروط حسن(ع) را به همان صورتی که آن حضرت بدو گفته بود برای معاویه نوشت و فرستاد، و معاویه همه آنها را به خط خود در ورقه‌ای نوشت و مهر کرد، و پیمانهای مؤکد و سوگندهای شدید بر آن افزود، و همه سران شام را بر آن گواه گرفت، و آن را برای نماینده خود عبد الله فرستاد و او آن را به حسن(ع) تسلیم کرد. (۱۵)

دیگر مورخان، جمله‌ای را که معاویه در پایان قرارداد نوشته و با خدا بر وفای بدان، عهد و میثاق بسته، چنین آورده‌اند: «به عهد و میثاق خدایی و به هر آنچه خداوند مردم را بر وفای بدان مجبور ساخته، در ذمه معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرارداد عمل کند». (۱۶)

و این قرارداد بنا بر صحیحترین روایات، در نیمه جمادی الاولی سال ۴۱ هجری به امضا رسید. (۱۷)

روایات دیگری از امام حسن(ع) در انگیزه صلح

«اشیخ صدوق(ره) در کتاب علل الشرایع به سند خود از ابی سعید عقیصا روایت کرده که وقتی به نزد امام حسن(ع) رفت و به آن حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول خدا چرا با اینکه می‌دانستی حق با شماست با معاویه گمراه و ستمگر صلح کردی؟

امام(ع) در پاسخ فرمود: «یا ابا سعید الست حجة الله تعالی ذکره علی خلقه، و اماما علیهم بعد ابی علیه السلام؟ قلت: بلی!

قال: الست الذی قال رسول الله(ص) لی و لآخی: الحسن و الحسین امامان قاما او قعدا؟ قلت: بلی!

قال: فانا اذن امام لو قمت و انا امام اذا قعدت یا با سعید علیه مصالحتی لمعاویة علیه مصالحة رسول الله(ص) لبنی ضمرة و بنی اشجع، و لاهل مكة حین انصرف من الحدیبیة، اولئک کفار بالتزلیل و معاویة و اصحابه کفار بالتاویل، یا با سعید اذا کنت اماما من قبل الله تعالی ذکره لم یجب ان یسفه رای فیما اتیته من مهادنة او محاربة، و ان کان وجه الحکمة فیما اتیته ملتبساً.

الا ترى الخضر(ع) لما خرق السفینة و قتل الغلام و اقام الجدار سنخط موسی(ع) فعله، لاشتباه وجه الحکمة علیه حتی اخبره فرضی، هكذا انا سنخطتم علی بجهلکم بوجه الحکمة فیہ، و لولا ما اتیت لما ترک من شیعتنا علی وجه الارض احد الا قتل» (۱۸)

(ای ابا سعید آیا من حجت‌خداى تعالى بر خلق او و امام و رهبر آنها پس از پدرم (ع) نیستم! گفتم: چرا! فرمود: آیا من نیستم که رسول خدا (ص) درباره من و برادرم حسین فرمود: «حسن و حسین (ع) هر دو امام هستند، چه قیام کنند و چه قعود؟ گفتم: چرا!

فرمود: پس من اکنون امام و رهبرم چه قیام کنم و چه نکنم. ای ابا سعید علت مصالحه من با معاویه همان علت مصالحه‌ای است که رسول خدا (ص) با بنی‌ضمیره و بنی‌اشجع و مردم مکه در بازگشت از حدیبیه کرد، آنان کافر بودند به تنزیل (و ظاهر صریح آیات) قرآن، و معاویه و اصحاب او کافرند به تاویل (و باطن آیات) قرآن، ای ابا سعید وقتی من از جانب خداى تعالى امام هستم نمی‌توان مرا در کاری که کرده‌ام چه صلح و چه جنگ تخطئه کرد، اگر چه سر کاری که کرده‌ام برای دیگران روشن و آشکار نباشد.

آیا خضر را ندیدی که وقتی آن کشتی را سوراخ کرد، و آن پسر را کشت، و آن دیوار را بر پا داشت، کار او مورد اعتراض موسی (ع) قرار گرفت چون سر آن را نمی‌دانست، تا وقتی که علت را به او گفت راضی گشت، و همین گونه است کار من که شما به خاطر اینکه سر کار ما را نمی‌دانید مرا هدف اعتراض قرار داده‌اید، در صورتی که اگر این کار را نمی‌کردم احدی از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند، و همه را می‌کشتند.)

و نظیر همین علت در روایت دیگری نیز که طبرسی (ره) در احتجاج (۱۹) از آن حضرت نقل کرده، آمده است.

۲۰ زید بن وهب جهنی گوید: هنگامی که امام حسن را خنجر زدند و در مدائن بستری و دردمند بود، به نزد آن حضرت رفته و گفتم: چه تصمیمی داری که مردم متحیر و سرگردان‌اند؟ حضرت در پاسخ من چنین فرمود:

«اری و الله معاویه خیرا لی من هؤلاء. یزعمون انهم لی شیعه ابغوا قتلی و انتهبوا ثقلی، و اخذوا مالی، و الله لان آخذ من معاویه عهدا احقن به دمی و آمن به فی اهلی خیر من ان یقتلونی فتضیع اهل بیتی و اهلی، و الله لو قاتلت معاویه لاخذوا بعنقی حتی یدفعونی الیه سلما.

فو الله لان اسالمه و انا عزیز خیر من ان یقتلنی و انا اسیره او یمن علی فتکون سبه علی بنی هاشم الی آخر الدهر، و معاویه لا یزال یمن بها و عقبه علی الحی منا و المیت...» (۲۰)

(من به خدا معاویه را برای خودم بهتر از اینان می‌دانم که خیال می‌کنند شیعه من هستند و نقشه قتل مرا می‌کشند، و اثاثیه مرا غارت کرده و مالم را می‌برند، به خدا سوگند اگر من از معاویه پیمانی بگیرم که خونم را حفظ کنم و در میان خاندانم در امان باشم، بهتر است از اینکه اینان مرا بکشند و خانواده و خاندانم تباه گردند، به خدا سوگند اگر با معاویه بجنگم هم اینان (که ادعای شیعه‌گری مرا می‌کنند) گردنم را گرفته و تسلیم معاویه‌ام خواهند کرد.)

به خدا سوگند اگر من با او مسالمت کنم در حالی که عزیز و محترم هستم، بهتر است که مرا بکشد در حالی که اسیر او باشم و یا بر من منت نهاده (و آزاد کند) و تا روز قیامت ننگی برای بنی هاشم باشد، و پیوسته معاویه و دودمانش بر زنده و مرده ما نت بگذارند.

۳۰ سلیم بن قیس هلالی روایت کرده که چون معاویه به کوفه آمد، امام حسن (ع) در حضور او برخاسته و بر فراز منبر رفت، و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

«ای مردم معاویه چنین پنداشته که من او را شایسته خلافت می‌دانم و خود را شایسته نمی‌دانم، ولی معاویه دروغ پنداشته، من از هر کس نسبت به مردم و رهبری آنها شایسته‌ترم هم در کتاب خدا و هم از زبان پیغمبر خدا، سوگند به خدا می‌خورم که اگر مردم با من بیعت می‌کردند و فرمانبرداریم کرده و یاریم می‌نمودند، آسمان باران خود را به ایشان می‌داد، و زمین برکت خود را، و تو ای معاویه هیچ گاه در حکومت طمع نمی‌کردی، در صورتی که پیغمبر خدا (ص) فرمود: هیچ گاه مردی - با اینکه دانایتر از او در میان مردم باشد - سرپرستی ملتی را به عهده نمی‌گیرد جز آنکه کار آنها رو به پستی گراید تا آنجا که به آیین گوساله‌پرستی باز گردند.»

۴ علامه قندوزی از علمای اهل سنت در کتاب ینابیع الموده از آن حضرت روایت کرده که درباره علت صلح با معاویه سخنرانی کرده، چنین فرمود:

«ایها الناس قد علمتم ان الله جل ذكره و عز اسمه هداكم بجدی و انقاذكم من الضلالة، و خلصكم من الجهالة، و اعزكم به بعد الذلة، و كثركم به بعد القلة، و ان معاوية نازعني حقا هولي دونه، فنظرت لصلاح الامه و قطع الفتنة و قد كنتم بايعتموني على ان تسالموا من سالمني و تحاربوا من حاربني، فرأيت ان اسالم معاوية و اضع الحرب بيني و بينه، و قد صالحته و رأيت ان حقن الدماء خیر من سفكها و لم ارد بذلك الا صلاحكم و بقائكم» (و ان ادري لعله فتنة لكم و متاع الی حین) (۲۲)

«ای مردم بخوبی دانسته‌اید که خدای بزرگ شما را به وسیله جد من (ص) هدایت فرمود، و از گمراهی نجات داد، و از نادانی و جهالت رهانید، و پس از خواری عزیزتان کرد و بعد از قلت و کمی عددتان بسیار کرد، و همانا معاویه درباره حقی که مخصوص به من است با من به منازعه برخاسته و من صلاح امت و قطع فتنه را در نظر گرفتم و شما هم با من بیعت کردید تا با هر کس که من مسالمت کردم مسالمت کنید، و با هر کس جنگیدم بجنگید، و من چنان دیدم که با معاویه به مسالمت رفتار کنم و آتش بس برقرار سازم و با او مصالحه کنم، و چنان دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر است، و منظوری از این کار جز خیرخواهی و بقای شما ندارم» (و اگر چه من می‌دانم شاید برای شما آزمایش و بهره‌ای است تا مدتی معین).